

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ | مسجد حکیم اصفهان





مجموعه یک سردار ۹ (معنویت یک سردار)

حسین حمیدی



انستار
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران





— خرید برخط از —
WWW.BOOKISF.IR

مجموعه یک سردار ۹ (معنویت یک سردار)

(آشنایی با ویژگیهای اخلاقی سردار شهید قاسم سلیمانی)

حسین حمیدی

انتشارات سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان

گرافیک و جلد: ؟؟

چاپ و صحافی: پارسیان تکثیر

نوبت چاپ: ؟؟

شمارگان: ؟؟ نسخه

قیمت: ؟؟ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۳۲-۸۷۵-۶

کلیه حقوق چاپ و نشر این اثر متعلق به

انتشارات سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان می باشد.

هرگونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شکل و شیوه

(چاپی، کپی، صوتی، تصویری، الکترونیکی و ...) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

???

Hossein Hamidi

Publisher: Sazman Shahrdari

Graphic & Cover: ??

Firest Published: ??

Price: ?? €

ISBN: 978-600-132-875-6



BOOKISF 

BOOKISF 

BOOKISF 

نشانی ناشر: خیابان علامه امینی، مجموعه اداری امیرکبیر
ساختمان سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان
شماره تماس: ۰۳۱-۳۲۲۳۱۰۸۶

فروشگاه: اصفهان، خیابان باغ گلدسته، کتابخانه مرکزی شهرداری اصفهان
WWW.BOOKISF.IR فروشگاه اینترنتی:
شماره تماس: ۰۳۱-۳۲۲۳۱۰۸۶

اشاره

در روزهای آغازین جنگ تحمیلی، جوانی از خطّه کرمان در دل کویر، به جمع رزمندگان دفاع مقدس پیوست و از خود رشادت‌های شجاعانه‌ای نشان داد. این جوان مؤمن پس از چهل سال آنچنان خوش درخشید که رهبر حکیم و فرزانه انقلاب درباره او فرمود: «به شهید حاج قاسم سلیمانی به چشم یک فرد نگاه نکنیم، به چشم یک مکتب، یک راه و یک مدرسه درس آموز بنگریم.»

به درستی که هرگاه انسان از مدار فردیت خویش خارج شود و دایره وجودش آنقدر گسترش یابد که تنها خدا را محور عالم وجود دریابد، پا در مسیر کمال می‌گذارد و به معنای واقعی کلمه تبدیل به یک مکتب می‌شود. آنگاه منظومه‌ای



منسجم و جامع، متشکل از اجزای یک شخصیت رشد یافته در زمینه‌های گوناگون در او شکل می‌گیرد تا او به عنوان یک مدرسه درس آموز رخ نماید.

ویژگی‌های کم‌نظیر حاج قاسم سلیمانی آنقدر تکامل یافته بود که دوست و دشمن را ناخودآگاه به شگفتی وامیداشت و همین امر باعث شد تا ملت ایران در تشییع جنازه ایشان با حضور بیست میلیونی خود، به احترامش بایستد و تمام قامت بگیرد.

مجموعه «یک سردار» مجموعه کتابی مشتمل بر داستانهای کوتاه در ۱۰ جلد است که به بیان خاطرات زندگی این سردار رشید اسلام می‌پردازد تا نسل نوجوان و جوان جامعه دریابند که چه فرآیندی در زندگی یک انسان طی می‌شود تا او را در قامت یک مکتب، فرازند نماید؟ و چه اتفاقاتی رخ می‌دهد که یک انسان به تنهایی یک مدرسه درس آموز می‌شود؟



٩

بک سردار
مَعْنَوِیت





جایی که ما بودیم به شدت زیر آتش دشمن بود اما حاج قاسم خودش را به آن منطقه رساند. علی القاعده به دلیل این که هنوز بخش اعظم دیرالعدس دست مسلحین بود، حاجی باید به ما تشرمی زد و از ما بازخواست می کرد اما چیزی نگفت و فقط وضعیت منطقه را پرسید و بررسی میدانی کرد و رفت. بیست دقیقه بعد پیک حاج قاسم آمد و یک یادداشت آورد. حاجی هشت دستور برایم نوشته بود. با او تماس گرفتم، گفت: «اگر موفق شوی توکلی که شهید باکری گفته بود را پیدا کنی، حتماً می توانی انجامش دهی.» شهید مهدی باکری گفته بود: «اگر کاری به لحاظ عقلی، محاسباتی، نظامی، منطقی و منطقه ای غیر ممکن باشد، به شرط اخلاص و توکل به خدا، ممکن خواهد شد.»





٩

يك سردار

مَعْنَوِيَّتْ





حدود ده سال پیش یک روز صبح برای این که حالم بهتر شود، تصمیم گرفتم به گلزار شهدای بهشت زهراء بروم. ساعت حدود نه بود که به قطعه شهدا رسیدم، بر سر مزار دوست شهیدم نشستم و از زمانه و مردم گله کردم. ناگهان متوجه صدایی از پشت سر شدم! به عقب نگاه کردم. مردی با کیسه گندم در حال عبور بود. او حاج قاسم سلیمانی بود! متوجه حال خرابم شد و به سمتم آمد، او را در آغوش گرفتم و شروع کردم به درد و دل کردن. حرفهایمان که تمام شد، حاج قاسم گفت: «بلند شو برویم، تصمیم گرفته‌ام هر هفته به اینجا بیایم و در قطعه شهدای گمنام، گندم و ارزن بریزم» به او گفتم: سردار، شما با این همه مشغله، این کار را به اشخاص دیگری بسپارید. گفت: «ای بابا، همین کارها، آن دنیا دست ما را می‌گیرد!»



٩

بک سردار
مَعْنَوِيَّتْ





یک بار که به منزل حاج قاسم و اتاق معروف اورفتم، دیدم
تصاویر و آثار شهدا را خیلی زیبا در اتاق گنجانده است. به ایشان
گفتم: عجب اتاقی درست کردید! در بین آن آثار، پیراهنی
سوراخ سوراخ شده روی دیوار نظرم را جلب کرد. از حاج قاسم
پرسیدم: حاجی این پیراهن کیست؟ گفت: «این پیراهن عماد
مغنیه است. همان پیراهنی که با آن شهید شد. من و او دو تا از
این پیراهن را با هم خریدیم، یکی را او پوشید و یکی را هم من
پوشیدم. پیراهن عماد این طور شده، اما پیراهن من هنوز
سالم است.»





٩

يك سردار

مَعْنَوِيَّتْ





حاج قاسم جانباز هفتاد درصد و از ناحیه شکم، دست راست و ریه مجروح بود. طبق قانون، حق پرستاری (نگهداری) به ایشان تعلق می‌گرفت. ایشان کارتش را که مانده‌اش ۵۸ میلیون تومان بود با رمز آن تحویل من داد و گفت: «این حق من نیست، آن را برای دارو و درمان جانبازان در بنیاد شهید هزینه کن.»





٩

يك سردار

مَعْنَوِيَّتْ





جانم بود و جان احمد کاظمی. هیچ وقت نفهمیدم احمد من را بیشتر دوست دارد یا من او را. از هر چیزی اگر دو تا داشتم، دوست داشتم یکی اش را ببخشم به احمد، حتی اگر آن چیز کلیه بود مثلاً. نگاهش که می کردم، تمام دلتنگی هایم یادم می رفت. باکری، همت، خرازی و زین الدین را در چهره اش می دیدم. خیلی از رفقایمان را در روزهای آتش و خون از دست دادیم؛ مانده بودیم ما دو نفر. «آیا جلسه برای خداست؟» جمله ای بود که نشد یکبار جلسه بگیریم و احمد در شروعش آن را نگوید. قربش به خدا، دلمان را اینقدر نزدیک به هم کرده بود.





٩

بک سردار

مَعْنَوِيَّتْ





حاجی می خواست دست آقا را ببوسد که ایشان پیش دستی کرده و پیشانی و صورت او را می بوسند. بعد جزوه ای را دستش می دهند و می گویند: «اینهارا خوانده ای؟» مطلب در خصوص صحبتهای سردار در عملیات کربلای ۲ و کربلای ۵ بود. حاجی نگاهی به جزوه می اندازد و به آقا می گوید: «آقا، دعا کنید شهید بشوم!» آقا می فرمایند: «چرا اینقدر شتابانی؟ اگر در کربلای ۲ و کربلای ۵ شهید شده بودی، چه کسی می بایست این کارها را انجام دهد؟!»





٩

يك سردار

مَعْنَوِيَّت





وصیت نامه اش را داخل اتاقش پیدا کردیم. اتاق کار کوچکی که در خانه شان داشت. زمستان ها گاهی در آن اتاق عبای زمستانی اش را روی دوشش می انداخت و مشغول کار و مطالعه می شد. دیدن آن اتاق با صفا، قلبم را آتش زد. در وصیت نامه اش عارفانه و عاشقانه از خداوند طلب شهادت کرده بود. نوشته بود: «خدایا، از کاروان جا مانده ام. چطور ممکن است کسی را که چهل سال در برت ایستاده، نپذیری؟!»



۹

بک سردار

مَعْنَوِیت





هر بار که حاجی از کرمان می‌رفت زاهدان برای سرکشی، همین کار را می‌کرد. نه محافظ با خودش می‌برد، نه از ماشین‌های گشتی استفاده می‌کرد. راه طوری بود که حتی رده‌های پایین فرماندهی هم باید محافظ می‌بردند با خودشان، حاجی اما با راننده اش می‌رفت. راننده دست به فرمان بود و مسئول امنیت جنوب شرق کشور هم می‌نشست صندلی عقب، چراغ بالای سرش را روشن می‌کرد و آیه‌های قرآن را می‌خواند. داشت سوره‌ها را حفظ می‌کرد. شب بود، روز بود، خیلی وقت‌ها گرم بود، خیلی وقت‌ها هم سرد و بارانی، همه‌اش هم ناامن. حاجی آب توی دلش تکان نمی‌خورد. دل و جان‌ش با قرآن توی دستش بود و آیه‌هایی که زمزمه‌شان می‌کرد.





۹

بک سردار

مَعْنَوِیَّت





تابستان سال ۱۳۹۸ سردار سلیمانی به خانه شهید محرابی رفت. بعد از کمی خوش و بش، زینب گفت: من همیشه به بچه‌ها می‌گویم شما عموی ما هستید. اشکال ندارد شما را عمو قاسم صدا کنم؟ سردار گفت: «برای من باعث افتخار است که شما به من عمو بگویید.» زینب گفت: عمو قاسم، می‌شود برویم اتاق من؟ سردار وارد اتاق که شد، چشمش به عکس شهید عماد مُغْنِیه و پسرش شهید جهاد مُغْنِیه افتاد. آهی کشید و برای زینب تعریف کرد که دو دقیقه قبل از شهادت حاج عماد در کنار او بوده است. چشمهای سردار پراز اشک شد و گفت: «عمو، من امروز آمده‌ام زیارت امام رضا (علیه السلام) تا شهادت نامه‌ام امضا شود. دعا کن من هم مثل حاج عماد و پسرش شهید شوم.»





٩

يك سردار

مَعْنَوِيَّتْ





چند نفر از فرماندهان سپاه مشرف شده بودند محضریک عارف. توصیه‌هایی شنیده بودند و سؤال‌هایی پرسیده بودند تا بحث رسیده بود به حاج قاسم. خیلی حرف‌ها پشت سر حاجی بود. یکی پرسید: آقا، نظر شما راجع به سردار سلیمانی چیست؟ آن عارف فرموده بود: «ایشان وصل به عالم بالاست، استاد دارد.» اسم هر کس را به عنوان استاد آورده بودند، آخرش یک کلمه شنیده بودند: «نه» گفته بودند: پس استاد حاجی کیست؟ پاسخ شنیده بودند: «یک شهید به نام حسین یوسف‌اللهی!»





٩

يك سردار

مَعْنَوِيَّتْ





از بیت رهبری می‌آمدیم بیرون. به سردار سلیمانی گفتم:
بیایید کاندیدای ریاست جمهوری بشوید. پاسخ داد: «من
کاندیدای شهادتم؛ کاندیدای گلوله‌ام؛ نه کاندیدای ریاست
جمهوری!»





٩

يك سردار

مَعْنَوِيَّتْ





صدای اذان بلند شد. از دوران کودکی نماز می‌خواندم؛ اگر چه خیلی از قواعد آن را درست نمی‌دانستم. صدای نماز پدرم یادم هست، همراه با دعای پس از سجده که پیوسته زمزمه می‌کرد: الهی به عزت و جلالت، خوارم مکن، به جرم گُنه شرمسارم مکن، مرا شرمساری به روی تو هست، مکن شرمسارم مرا پیش کس.





۹

يك سردار

مَعْنَوِيَّتْ





در یکی از سفرها به کاخ کرملین رفته بود و با ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه، قرار داشت. قبل از آنکه پوتین برسد، وقت اذان شده بود. حاج قاسم، زیر نگاه عوامل تشریفات بلند می‌شود و اذان و اقامه می‌گوید که صدایش در سالن می‌پیچد. بعد با آرامش نمازش را می‌خواند. به همراهانش گفته بود: «در عمرم چنین لذتی از نماز نبرده بودم». بعد از نماز در سجده شکر گفته بود: «خدایا، این بود کرامت تو، روزی در کاخ کرملین برای نابودی اسلام نقشه می‌کشیدند؛ حالا من قاسم سلیمانی آمده‌ام اینجا، نماز خوانده‌ام!»





٩

بک سردار
مَعْنَوِیت





یک بار برای نظافت بیت الزهراء کارگر گرفته بودند. آنها را فرستادند تا دستشویی‌ها را نظافت کنند. وقتی سردار سلیمانی متوجه شد، خودش رفت پایین و همه کارگرها را بیرون فرستاد. بعد هم به دوستش گفت: «ابراهیم، نگذار کسی بیاید، خودت هم نیا!» در را بست و شروع کرد به شستن دستشویی‌ها. ۴۵ دقیقه بعد آمد و در حالی که عرق پیشانی‌اش را پاک می‌کرد گفت: «آخیش، من هم توانستم به عزادارهای حضرت زهرا (علیها السلام) خدمتی بکنم!»





۹

بک سردار

مَعْنَوِيَّت





حاج قاسم به قرآن توجه خاصی داشت. قرآنی داشت و در حاشیه‌اش یادداشت می‌کرد. به من گفت: «برداشتم از مفهوم بعضی آیه‌ها را در حاشیه قرآن یادداشت می‌کنم.» در آیات تدبیر داشت و از نکاتی که یادداشت می‌کرد، در سخنرانی‌ها استفاده می‌کرد.





٩

بک سردار
مَعْنَوِیَّت





محمد حسین دو ساعت در سرمای زمستان، در خانه دوستش علی ایستاد تا سردار سلیمانی را ببیند. دیروز علی به او گفته بود، قرار است سردار به خانه‌شان بیاید. محمد حسین همین که سردار را دید، جلورفت. بعد از سلام و احوال‌پرسی گفت: شما فقط خانه شهدای مدافع حرم می‌روید؟ حاج قاسم گفت: «نه، من خانه همه شهدا می‌روم.» محمد حسین گفت: مادر من هم پدرش در جنگ ایران و عراق شهید شده، حالا خانه ما هم می‌آیید؟ همان روز به پدر محمد حسین زنگ زدند که سردار امروز به خانه شما می‌آید. مادر محمد حسین بعد از رفتن سردار، سریع خودکار و کاغذی برداشت و برایش نامه تشکر نوشت. سردار جواب نامه مادر محمد حسین را داد: «دخترم، به خانواده‌ام گفته‌ام که وقتی از دنیا رفتم، نامه تو را داخل کفنم بگذارند تا خدا به خاطر آن گناهانم را ببخشد!»



۹

يك سردار

مَعْنَوِيَّتْ





سیدحسن نصرالله به حاجی گفت: رسانه‌های آمریکایی روی شما تمرکز کرده‌اند. دارند زمینه ترور شما را فراهم می‌کنند. حاج قاسم فقط می‌خندید. خوشحالی خاصی در چهره و رفتارش نمایان بود. صبح پنجشنبه، یک ساعت قبل از اذان صبح بیدار شد. می‌خواست وضو بگیرد، با صدای بلند می‌خواند: «ای لشکر صاحب زمان، آماده باش، آماده باش...!»





٩

بک سردار

مَعْنَوِيَّتْ





شب‌ها تا صبح، به اتفاق برادر واعظی، احمد و تعدادی از جوان‌های کرمان بر روی دیوارها شعارنویسی می‌کردیم. عمده شعارها «مرگ بر شاه» و «درود بر امام خمینی» بود. عکس امام خمینی (ره) آئینه روزانه من بود. روزی چند بار به عکس ایشان می‌نگریستم. انگار زنده در کنارم بود و من کنار او که مشغول خواندن قرآن است، نشسته بودم. او بخشی از وجودم شده بود.





٩

يك سردار

مَعْنَوِيَّتْ





چند دقیقه مانده بود به اذان مغرب که به منزل حاج قاسم رسیدیم. نماز را به امامت حاجی خواندیم و غذایی که همسر حاجی پخته بود را خوردیم. بعد از غذا با حاج قاسم نشستیم و خاطرات جنگ را مرور کردیم. در خاطرات جنگ غرق شده بودیم که نگاهم به ساعت افتاد. به حاجی گفتم: بیشتر از این مزاحمتان نمی‌شویم. سردار نگاهی کرد و بالبلخند گفت: «کجا این وقت شب؟ امشب را خدمتتان باشیم.» نگاهی به همسرم کردم و با چشمانم رضایتش را گرفتم. روز خسته کننده‌ای داشتم و تا پلک روی هم گذاشتم خوابم برد. نمی‌دانم چه شد که ناگهان با صدای گریه‌ای مردانه از خواب پریدم! پتورا پس زدم و گوشه‌ایم را کنار دیوار گذاشتم. با دقت گوش دادم. صدای حاجی بود. با خدایش می‌گفت: «الهی العفو، الاهی العفو...» سرم را برگرداندم و ساعت را نگاه کردم. درست بیست دقیقه‌ای به اذان صبح باقی مانده بود.



٩

بک سردار

مَعْنَوِیَّت





وقتی خبر شهادت حاج قاسم به سوریه رسید، یکی از دوستانش به اقامتگاه او رفت و دید کاغذی روی میزایشان است. حاجی روی آن نوشته بود: «خداوندا، مرا بپذیر. خداوندا، عاشق دیدارت هستم، همان دیداری که موسی را ناتوان از ایستادن و نفس کشیدن نمود.» روی همان کاغذ نوشته بود: «خداوندا، مرا پاکیزه بپذیر.» و دوبار دیگر همین عبارت را نوشته و امضا کرده بود.





۹

يک سردار
مَعْنَوِيَّت



منابع

- ۱- کتاب متولد مارس / ص ۳۳ / راوی: رحیم نوعی اقدم
- ۲- کتاب مالک زمان / ص ۱۰۲ / راوی: اکبر کشاورز
- ۳- کتاب متولد مارس / ص ۹۵ / راوی: عبدالله حاجی صادقی
- ۴- کتاب هزار و دوازدهمین نفر / ص ۶۱ / راوی: محمدرضا حسینی سعدی
- ۵- کتاب سلیمانی عزیز / ص ۵۹ / راوی: حاج قاسم
- ۶- کتاب هزار و دوازدهمین نفر / ص ۱۳۳ / راوی: ابراهیم شهرپاری
- ۷- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۴۰ / راوی: علی شیرازی
- ۸- کتاب سلیمانی عزیز / ص ۳۲ / راوی: ابراهیم شهرپاری
- ۹- کتاب عمو قاسم / ص ۴۲
- ۱۰- کتاب سلیمانی عزیز / ص ۲۲۶ / راوی: مرتضی کشکولی
- ۱۱- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم / ص ۵۱ / راوی: علی شیرازی
- ۱۲- کتاب از چیزی نمی‌ترسیدم / ص ۴۸ / راوی: حاج قاسم
- ۱۳- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم / ص ۹۹ / راوی: علی شیرازی
- ۱۴- کتاب عمو قاسم / ص ۸
- ۱۵- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم / ص ۹۷ / راوی: علی شیرازی
- ۱۶- کتاب عمو قاسم / ص ۴۰
- ۱۷- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۴۴ / راوی: علی شیرازی
- ۱۸- کتاب از چیزی نمی‌ترسیدم / ص ۷۲ / راوی: حاج قاسم
- ۱۹- کتاب مالک زمان / ص ۵۱ / راوی: حسین معروفی
- ۲۰- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۴۵ / راوی: علی شیرازی

سؤال‌الات مسابقه کتابخوانی

۱- حاج قاسم در اقامتگاهش در سوریه بر روی کاغذ روی میزش نوشته بود:

الف) خداوندا، مرا پاکیزه بپذیر.

ب) خداوندا، عاشق دیدارت هستم.

ج) خداوندا، خسته شده‌ام.

د) الف و ب

۲- حاج قاسم در وصیتنامه‌اش عارفانه و عاشقانه از خداوند طلب کرده بود.

الف) شهادت

ب) حسن عاقبت

ج) زیارت

د) الف و ج

۳- چه کسی به حاج قاسم گفت: رسانه‌های آمریکایی دارند زمینه ترور شما را فراهم می‌کنند؟

الف) سیدحسن نصرالله

ب) بشار اسد

ج) وزیر امور خارجه

د) رئیس جمهور

۴- سردار سلیمانی خود را کاندیدای چه موردی می‌دانست؟

الف) شهادت

ب) گلوله

ج) اقتدار

د) الف و ب

۵- حاج قاسم: «خداوندا، عاشق دیدارت هستم، دیداری که را ناتوان از ایستادن و نفس کشیدن نمود.»

الف) نوح

ب) ابراهیم

ج) موسی

د) عیسی



۶- «آیا جلسه برای خداست؟» جمله‌ای بود که او همیشه در ابتدای جلسات می‌گفت.

الف) حاج قاسم سلیمانی ب) حاج احمد کاظمی

ج) حاج حسین خرازی د) حاج احمد متوسلیان

۷- «در عمرم چنین لذتی از نماز نبرده بودم.» این جمله را سردار کجا بکار برد؟

الف) حرم سیدالشهداء ب) نجف اشرف

ج) کاخ کرملین د) کاخ سفید

۸- سردار سلیمانی جانباز درصد بود.

الف) ۵۰ ب) ۶۰

ج) ۷۰ د) ۸۰

۹- از منظر شهید باکری کار غیرممکن به چه شرطی ممکن خواهد شد؟

الف) اخلاص ب) توکل به خدا

ج) عشق د) الف و ب

۱۰- حاج قاسم در دوران مبارزه با رژیم شاه، عکس چه کسی را آینه روزانه خود تلقی می‌کرد؟

الف) عماد مغنیه ب) جهاد مغنیه

ج) سیدحسن نصرالله د) امام خمینی(ره)